

منابع فقه سیاسی؛ قرآن

درباره «نقش قرآن در فقه» دیدگاه تحلیلی مشخصی ارائه نشده است.



درباره «نقش قرآن در فقه» دیدگاه تحلیلی مشخصی ارائه نشده است، ولی از جمع بندی رویکردها، عملکردها و اظهارنظرهای اندیشه ورزان، خواه فقه‌ها و یا اصولی‌ها، و یا جریان‌هایی که در طول تاریخ آمده و رفته اند، می‌توان به چهار سطح رفتاری، عملی در این زمینه دست یافت: سطح اول: رویکرد افراطی به دخالت ندادن قرآن در استنباط؛ این فرضیه را که نباید در استنباط به سراغ قرآن رفت، اخباریان (و یا دست کم برخی از آنها) ابراز کرده اند و عمل آنان نیز به تبع این فرضیه، بر عدم دخالت دادن قرآن در روندهای فقهی استوار یافت. 1

سطح دوم: رویکرد حداقلی و کم‌رنگ به استنباط از قرآن؛ رویه فقهی و عملکرد بسیاری از فقیهان غیر اخباری، با دور نگه داشتن خویش از رجوع جدی به قرآن در استنباط درآمیخته است. این رویکرد - که در چارچوب آن، قرآن نقشی توجه برانگیز و پراهمیت در فقه به خود نمی‌گیرد- تقریباً به صورتی بی‌رقیب، رویه‌های فقهی را متناسب با الزامات خود شکل داده است. به تعبیر دیگر، اگرچه فقیهان غیر اخباری با صراحت نقش قرآن را در استنباط همچون اخباریان- منتفی نمی‌دانند، و فراتر از اهمیت قرآن نیز سخن می‌رانند، ولی عملاً در روندهای جدی استنباطی کمتر به سراغ آن می‌روند.

به نظر می‌رسد که یکی از عوامل پایدار شدن فرضیه عدم دخالت قرآن در روندهای جدی فقهی، میراثی باشد که از عالمان اخباری به اصولیان رسید.

سطح سوم: تمسک بی‌حد و مرز به قرآن در استنباط:

این فرضیه بیش از آنکه به دست فقیهانی زبده پروارنده شود، محصول روش‌های ساده انگارانه و یا فرصت طلبانه‌ای است که برخی از افراد از جمله معاویه در به کارگیری قرآن به نفع مقاصد خود از آن بهره‌برداری می‌کردند. روش اینان اگرچه با نزدیک شدن به قرآن همراه بود، از منطقی مشروعیت‌آفرین و متکی به ابزارهای اعتماد برانگیز فهم قرآن، مانند سیره‌های عرفی و عقلایی برداشت‌های عقلانی و عقلایی تهی بود. بهره‌گیری بی‌حساب این مجموعه از قرآن، بیش از آنکه نتیجه توجه به کتاب آسمانی باشد، محصول خودخواهی و علاقه‌مندی به سوء استفاده از قرآن و بازگرداندن آیه‌های آن به وضعیت‌های دلخواه است. برای نمونه اوج بهره‌گیری خودخواهانه معاویه از قرآن آنجا معلوم می‌شود که با تاکید بر سلطنت خود بر قاتلان عثمان و بلند کردن بیرق خون‌خواهی، به جای آنکه تعقیب این مسئله را در فضای یک تطبیق دقیق و واقعی به انجام رساند، به گردن کشی و شمشیر چرخاندن علیه خلیفه روی می‌آورد.

نمونه روشن دیگر بهره‌گیری جاهلانه و تهی از منطق عقلانی در فهم قرآن را می‌توان در استدلال‌های خوارچ دید. آنها با تکرار آیه «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، مدعی بودند که حکومت به خدا تعلق دارد و امام علی(ع) نباید بر مسند حکومت بنشیند. تفسیر خشک بی‌روح و از هم مهمتر غیرمنطقی و غیر عقلایی خوارچ از این آیه، با یکی از مبانی مهم پذیرفته شده توسط خرد و عقل بشر در تعارض بود. از آنجا که آنها تنها به آیه استناد می‌کردند و چشمان خود را بر واقعیت‌های عقلی بسته بودند، امکان اندیشه به این واقعیت را نمی‌یافتند که بر فرض آیه بر عدم حکومت کردن غیر خدا دلالت کند، چگونه جامعه بشری بدون حاکم به زندگی خویش ادامه دهد؟ امام علی(ع) در مقابل این انگاره سراسر باطل خوارچ، نیاز به حکومت را یادآور می‌شود؛ نیازی که ریشه در برداشت‌های عرفی و عقلایی دارد، نه روایی یا قرآنی؛ و این نشان می‌دهد که در فهم آیه‌های قرآنی باید از ارتکازات بدیهی عقلایی و عقلی بهره گرفت.

کوتاه سخن آنکه تاکید بر برداشت‌های خشک از قرآن که با منطق، عقل و شرایط شکل‌گیری در دامن اجتماع سنجیده نشود، هرچند که داعیه دخالت دادن قرآن در فقه را بر دوش کشد و عملاً سنگ قرآن محوری را به سینه زند، تنها راهی که فراروی قرآن می‌گشاید، بیرون راندن آن از متن جامعه خواهد بود.

بنابراین منظور از «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بر خلاف نظر خوارچ، «إِنَّ الْإِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» نیست. زیرا امارت (امیر بودن) از شئونی است که انسان‌ها هرچند در سطره حکم الهی و متأثر از قدرت بی‌کران آن، توانایی دست‌یابی به آن را دارند.

سطح چهارم: گسترش به کارگیری قرآن در فقه بر پایه‌های منطق و رویه‌های درست:

فرضیه‌ای که سطح چهارم بهره‌برداری از قرآن بر آن استوار گشته است، گسترش به کارگیری قرآن در فقه را توصیه می‌کند. با این حال این گسترش بر پایه‌های منطق و رویه‌های درست و آسیب‌ناپذیر بنا شده است. استفاده‌ای که از یک سو پای در قیودی مشخص دارد و بی‌مهابا قرآن را به بازیچه دست امیال و خواسته‌های سیاست‌زدگان بدل نمی‌کند و از سوی دیگر در درون چارچوبه‌ها و ساختارهای منطقی و عقلانی شکل می‌دهد و به ارایه دلایلی عاقلانه و برداشت‌هایی منطقی از قرآن مبادرت می‌ورزد.

با توجه به مباحث بالا به نظر می‌رسد که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قرآن، افق‌های روشنی در امتداد چشم اندازه‌های فقه سیاسی شکل خواهد گرفت. ظرفیت‌ها و قابلیت‌های قرآن را باید نخستین نقطه اتکار فقه سیاسی برای ارایه پاسخ‌هایی مهم و اساسی به

وضعیت های نوشونده و متغیر سیاسی از منظر فقه در دوران حاضر دانست.

هم سازی و هم خوانی قرآن با انتظارهایی که از فقه سیاسی می‌توان داشت، بیشتر از هر منبع دیگری به چشم می‌آید. قرآن (و به ویژه بخش های فقهی آن) بر خلاف سنت، که بخش مهمی از آن ناظر به شرایط محیطی و دوران شکل گیری است، به هیچ روی پای در يك دوران ویژه ندارد و اصولاً شیوه ای طراحی شده و منعطف است که به منظور ایجاد امکانات قابل بهره گیری برای آیندگان صورت گرفته است.

نکته قابل توجه در این زمینه، وجود شباهت های بسیار میان شیوه های فقهی قرآن به عنوان يك منبع، و ماهیت سیاست؛ هر دو ارتباط و نسبتی با پویایی کامل و انعطاف دارند. سیاست را باید از تحول پذیرفتن حوزه های زندگی انسان به شمار آورد؛ تحولاتی که به جای وابستگی به قالب های خارجی و ظاهری، بیش از هر چیز به روح و روان جاری در هر وضعیت یا تحول وابسته اند.

کنار هم نهادن دو مقوله «انعطاف پذیری قواعد قرآنی» و «ثبات ناپذیری پدیده های سیاسی»، به خلق این اندیشه کمک می‌کند که قرآن را (هرچند به عنوان يك ایده اولی و یا يك طرح پیش درآمد قابل پیگیری) به مثابه کارآمدترین، گسترده ترین و همخوان ترین منبع برای استنباط فقه سیاسی به شمار آوریم و نقش آن را در این شاخه مهم فقهی (که وضعیت های ناپایدار و شکننده در سطح کلان جامعه را موضوع خود قرار داده است) مهمتر از دیگر منابع ارزیابی کنیم.

سپردن سخاوتمندانه صعود و نزول های سیاست به ظرفیت های لایه لایه پذیر قاعده های قرآنی، و رجوع حداکثری در موضوعات موقعیت پذیر سیاسی به قابلیت های فراموقعیتی اندیشه های این کتاب جاودانه، فضاهایی را خواهد گشود که مواجهه فقیه با سیاست را، پر از نگاه ها، تامل ها، ژرف اندیشی ها و واقع نگری ها خواهد ساخت.

برای مثال آیه «و لا ترکونوا الی الدین ظلموا»² حاوی جلوه های شاهکارانه ای از کلان نگری و فراگیری است. دو واژه ظلم به يك وضعیت مشخص و تاریخ مدار محدود نمی‌شود. شناخت جلوه های ظلم در زمان ها و مکان های مختلف با بینش و مناسبات آن دوران یا مکان پیوند خورده است. آنچه ظلم را می‌سازد نه يك ساختار کلیشه دار، بلکه وضعیتی فکری و نرم افزاری است. واژه رکون نیز همچون ظلم در قالب ساختار یا سخت افزار مشخصی جای نمی‌گیرد. مروری هرچند گذرا بر وضعیت تغییرپذیر زندگی بشر کافی است تا به مواردی اشاره شود که اگرچه، ولی امروزه متأثر از مناسبات دنیای حاضر چنین پیامی را در خود ندارند. آنچه این آیه در پی توضیح آن است، نه يك موقعیت مشخص یا تکرارناپذیر تاریخی، بلکه مفهومی کش دار و قابل ردیابی در رگ و پی هر نسل و عصر بشری است. بنابراین آنچه عوض می‌شود مصادیق است نه قاعده.

اگرچه این آیه از کاراترین آیات قرآن در عرصه فقه سیاسی است، کاربردهای اقتصاد دستوری آن نیز قابل توجه و مطالعه است. به نظر می‌آید که ما از قرآن در فرایندهای جدی تر فقه بهره نبرده ایم و اگرچه به صراحت و بدونواهمه از عملکردهای خود در عرصه فقه، قرآن را کتاب تشریح می‌خوانیم، ولی زندگی دانش خود را با قرآن چندان نیامیخته ایم.

فقه سیاسی امام علی (ع) به صورت گسترده ای با قرآن در آمیخته است و در جای جای آن شیوه تمسک به آیه های قرآنی به چشم می‌خورد. بهره گیری های امام علی (ع) از قرآن در مواقع بسیاری با روش ها، برداشت ها و ذهن کمتر معطوف به قرآن ما، بیگانه می‌نماید.

در زیر دو دسته از مواردی را مرور می‌کنیم که می‌توانند شاهی بر مدعا باشند:

دسته اول: موارد دلالت کننده بر لزوم بهره گیری از قرآن به صورت عام:

در کلمات امام علی (ع) به مواردی برمی‌خوریم که به وضوح به لزوم رجوع به قرآن و بهره گیری از آن به صورت عام (خوان سیاست و خواه غیر سیاست) دلالت دارند:

الف) حضرت قرآن را برهان هرکس که به آن تکلم کند به شمار می‌آورد:

و برهانا لمن تکلم به، و شاهدا لمن خاصم به، و فلجا لمن حاج به؛³

قرآن برهان است برای کسی که به آن تکلم کند، و شاهد است برای کسی که به آن با دیگری بحث (تخاصم) نماید و پیروزی است برای کسی که به آن احتجاج ورزد.⁴

پیداست که اگر فرض را بر این بنهیم که نمی‌توان به قرآن مراجعه کرد و به آن استشهاد جست، این جمله امام علی(ع) (برهان بودن برای متکلم و...) معنای خود را از دست می‌داد.

ب) اما علی (ع) امکان دهی به قرآن جهت رهبری را به عنوان خصلتی تکامل یافته به حساب می‌آورد:

قد أمکن الکتاب من زمامه فهو قائده و إمامه ؛ به کتاب امکان می‌دهد که زمام رهبری او را به دست گیرد، پس قرآن رهبر و امام اوست.⁵

پیداست که زمام رهبری را به دست قرآن سپردن، متفرع بر داشتن ارتباط تنگاتنگ با قرآن و درك و دریافت مستمر نسبت به مفاهیم و مضامین آن است.

دسته دوم: موارد دلالت کننده بر امکان تمسک به قرآن در زمینه های سیاسی:

این موارد در سخنان حضرت بسیارند و در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف) در موضعی امام(ع) برای اثبات حقانیت خود (خواه حقانیت سایی و خواه فراتر از آن) از آیه «و اولی الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله»⁶ بهره می‌گیرد.

دورماندگی از قرآن تا آنجا دامنگیر فقه گشته است که این آیه در برداشت های کمتر قرآن گرایانه ما، فراتر از مبحث ارث کارکرد فقهی نمی‌یابد. حتی تصور امکان بهره برداری فقهی از این آیه به ظاهر مربوط به ارث، در مسئله ای همچون اثبات حقانیت امام علی (ع) سخت به نظر می‌رسد.

ب) امام علی (ع) در مقابل استدلال‌ها و دلیل‌جویی‌های معاویه از قرآن، اصل استدلال به قرآن را نادرست نمی‌دانست، بلکه شیوه غلط فقهی وی را جهت‌دستیابی به نتیجه‌گیری از آیات، مورد نکوهش قرار می‌داد. به تعبیر دیگر، وی از معاویه نمی‌خواست که به قرآن استناد نکند، بلکه به او زنهار می‌داد که نتیجه‌گیری‌هایش از قرآن نادرست است. از جمله، نحوه پاسخ امام به معاویه است که با استناد به آیه «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» در پی مشروعیت اثبات حرکت و حضور قدرت خواهانه خویش بود. این پاسخ، متضمن نفی اصل استدلال به قرآن نبود؛ بلکه متضمن نفی امکان تطبیق آیه بر حرکت او بود.⁷

ج) امام علی (ع) در جایی دیگر امام و رهبر قرار ندادن قرآن را، مایه مذمت نسبت به مردمان زمان خود می‌داند: ... کأنهم أئمة الكتاب و لیس الكتاب إمامهم؛ فلم یبق عندهم منه إلا اسمه، و لا یعرفون إلا خطه و زبره؛ گویا آنان امامان کتاب هستند، و کتاب برای آنان امام نیست؛ پس نزد اینان از کتاب جز اسم آن باقی نمانده، و از آن جز خط و کتابت آن را نمی‌دانند.⁸ جالب است که این مذمت را در پی اعتراض به آنان به جهت «رفتن به سمت تفرقه» ارائه می‌فرماید: فاجتمع القوم علی الفرقة، و افترقوا عن الجماعة؛ کأنهم أئمة الكتاب و لیس الكتاب إمامهم... .

رابطه تفرقه و «عدم رجوع به قرآن» در این است که آنان از آن جهت تفرقه می‌ورزند که از دعوت قرآن به وحدت، سرپیچی می‌کردند. این نشان می‌دهد که می‌توان از قرآن، اندیشه‌های کلانی همچون اندیشه «وحدت» را استنباط کرد؛ چون سرپیچی از اندیشه وحدت در مرحله‌ای متاخر از فهم و دریافت این اندیشه از قرآن انجام می‌گیرد.

به بیان دیگر، اندیشه وحدت یک اندیشه اجتماعی سیاسی است، بنابراین نفس این هشدار (که چرا از قرآن درس وحدت فرانگرفته اید)، مستلزم امکان پذیر بودن (بلکه ضروری بودن) رجوع به قرآن جهت استنباط اندیشه‌های اجتماعی-سیاسی (از قبیل وحدت) است.

د) امام علی (ع) در جایی دیگر، قرآن را چمنزار عدالت معرفی می‌کند: هو... ریاض العدل و غدائه؛ قرآن چمنزارها و آبگیرهای عدالت است.⁹ اگر بپذیریم که عدالت یکی از مفاهیم کلیدی جامعه و سیاست است، مرجع و خاستگاه بودن قرآن برای سیاست ثابت می‌گردد. پاسخ به یک شبهه:

این مطلب که امام علی (ع) ابن عباس را از احتجاج نمودن به قرآن (به دلیل «حمل ذو وجوه» بودن) در برابر خوارج و دیدگاه‌های سیاسی حکومتی آنان منع نمود، دلیلی بر به چالش کشاندن اندیشه امکان استفاده از قرآن در مسائل سیاسی نیست؛ زیرا مقصود امام (ع) از این سخن (که قرآن حمل ذو وجوه است) نه اثبات ویژگی «غیرقابل استناد بودن» برای قرآن، بلکه اثبات بی‌فایده‌گی استدلال به آن در قبال خوارج بود؛ زیرا آنان با ذهنیت‌های غیر عرفی و غیرعقلانی، ظرفیت‌های معنایی و چندلایه‌ای قرآن را به خدمت ارائه و اثبات آن ذهنیت‌ها می‌گرفتند. دلیل بر این مطلب اینکه امام (ع) همان گونه که معروف است، از برداشت خوارج از واژه «حکم» در آیه شریفه «ان الحكم الا لله» (و تفسیرشان از آن به حکومت و در نتیجه اثبات انحصار حکومت به خداوند)، چنین رمزگشایی می‌کند که آنان اصل عقلی ارتکازی «گریز ناپذیری وجود حاکم بشری برای جامعه» را در تفسیر این آیه ملحوظ نمی‌داشتند.

- 1- نک: الوفاة المدنیة، ص 128 و 191-192؛ سید نعمة الله جزائری، منبع الحیاة، ص 48-51؛ حرعالمی، الفوائد الطوسیة، ص 194
- 2- سوره هود، آیه 113
- 3- نهج البلاغه، خطبه 198
- 4- نهج البلاغه، خطبه 87
- 5- سوره انفال، آیه 75
- 6- سوره اسراء، آیه 33
- 7- دینوری، الامامة و الساسة، ص 49
- 8- نهج البلاغه، خطبه 147
- 9- نهج البلاغه، خطبه 198

احمد مبلغی

منبع: اختصاصی شبکه اطلاع‌رسانی اجتهاد